

زن در نگاه قرآن و در فرهنگ زمان نزول (۱)

آیت الله محمد هادی معرفت

ترجمه: حسن حکیم باشی

فرهنگی که بر جامعه عرب عصر نزول حاکم بود فرهنگی به غایت منحط بود، بویژه زن که چنان زبون شمرده می شد که در زندگی اجتماعی ارزشی برای وی، جز آن که بازیچه مرد باشد نمی دیدند. هیچ بهره ای از میراث و حق رأی نداشت و حسابی برای او باز نمی کردند. سپس اسلام آمد؛ داستان وی را گرفت و او را تا سرحد جایگاه انسانی والایش و همپایه مرد در عرصه بلند انسانیت بالا برد، و برای او در همه عرصه های زندگی ارزش قائل شد، و با این کار سخت با آداب عرب جاهلی درگیر شد. با این همه اینک گفته می شود که اسلام در خوار شمردن شأن زن، از عادات و رسوم جاهلی تأثیر پذیرفته است. این نوشتار نگاهی است گذرا به جایگاه ارزشمند زن که در پرتو تلاشهای اسلام بدان دست یافته است.

زن و منزلت او در قرآن

قرآن می فرماید:

«لرجال نصیب مما اكتسبوا و للنساء نصیب مما اكتسبن»

مردان را از آنچه به دست آورده اند بهره ای است، و زنان را از آنچه به دست آورده اند بهره ای.

«و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف»

بقره / ۲۲۸

برای زنان است برابر آنچه بر ایشان است به نیکی.

قرآن، آن گاه که از انسان - که در حقیقت آن زن و مردی در کار نیست - سخن می گوید، تنها از ذات انسان سخن می گوید که زن و مرد در آن یکسان هستند. و آن گاه که از مقام انسان و برتری او بر بسیاری از آفریده ها سخن می گوید ۱ و از امانتهایی که به انسان سپرده شده است ۲ و از روح خدا که در او دمیده شده است ۳ و آن گاه که خداوند خود را در آفرینش این انسان مبارک می شمرد ۴ در همه این موارد، از حقیقت بلند انسانی سخن می گوید که زن و مرد بدون هیچ فرقی در آن مشترکند؛ آن گاه که می گوید:

«لیس للانسان إلا ما سعی» نجم / ۳۹

یا می گوید: «إنّ أكرمکم عند الله أتقاکم» حجرات / ۱۳

و در تعبیر هایی از این دست فرقی میان میان زن و مرد قائل نیست.

«إنی لا أضع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی بعضکم من بعض» آل عمران / ۱۹۵

همانا من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را ضایع نمی سازدم، چه زن و چه مرد، بعضی از بعضی دیگرند.

هیچ تفاوتی در ویژگیهای ذاتی انسانی و در تلاش در رسیدن به مراتب کمال نیست.

«إنّ المسلمين و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرین و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدّقین و المتصدّقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین فروعهم و الحافظات و الذاکرین الله کثیراً والذاکرات أعدّ الله لهم مغفرةً و أجراً عظیماً» احزاب / ۳۵

همچنین آیه «یا ایها الناس إنّنا خلقناکم من ذکر و أنثی» (حجرات / ۳) دلیلی قاطع بر هم سنگ بودن زن با مرد در اصل نژاد بشری است که این اصل در گذر نسلهای پی در پی محفوظ و پایدار خواهد بود.

آری ویژگیهای نفسانی و عقلانی نیز هست که این دو جنس را در آفرینش ذاتی جدا ساخته و تفاوتهایی را در تقسیم وظایفی که هر یک در عرصه زندگی بر عهده دارد ایجاد کرده است؛ تقسیمی عادلانه و متناسب با امکانات و توانمندی های هر یک از دو جنس، و عدالتی فراگیر در عرصه تکلیف و اختیارات. اکنون نگاهی خواهیم داشت به این تفاوتها که از مقام حکمت حضرت حق در عرصه آفرینش و تدبیر سرچشمه گرفته است.

مردان، یک درجه برتر از زنان؛ (و للرجال علیهنّ درجۀ)

درنگی کوتاه در اینجا لازم است، قرآن مردان را یک درجه برزنان برتری داده است! آیا این به معنای کاستن از ارزش زن است، یا آن که مرد از کمالی برخوردار است که زن از آن بهره ندارد، یا آن که نه این است و نه آن، بلکه این به نظرهماهنگی با نهاد و طبیعتی است که مرد و زن را بر آن سرشته اند. داده های آفرینشی و ذاتی مرد با زن تفاوت دارد، چنان که طبیعت زنانه نازک و لطیف او با طبیعت سخت و زمخت مرد تفاوت دارد. امیر مؤمنان نیز فرمود: «المرأة ریحانة، لیست بقهرمانة»؛ «زن گل است، او قهرمان نیست.» ۵ نرمی طبع و لطافت خوی زن، او را در برخورد با رویدادها زود رنج می سازد؛ بر خلاف مرد که بردبارتر و پایدارتر است.

بنابراین زن در حقوق و بهره های انسانی هم سنگ مرد است، «و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف» (بقره/۲۲۸). این همسانی در اصل آفرینش است تا برای مرد همسری از جنس خود او باشد و با همیاری یکدیگر زندگی زناشویی را اداره کنند. پس او نیز از حقوق مشترک همسان برخوردار است و این همان همانندی و برابری است که عقل آن را می پذیرد و باور دارد. اما سهمی که مرد در این مسیر مشترک بر دوش دارد سنگین تر و دشوارتر است، جدا از وظیفه سرپرستی و رسیدگی که بار او را در چرخه زندگی سنگین تر نیز می کند. این همان چیزی است که تفاوت در حقوق زناشویی و یک درجه امتیاز برای مرد را موجب گشته است «و للرجال علیهنّ درجۀ». این تفاوت ذاتی و امکاناتی نقش مرد را در خانواده نقش قوامیت قرار داده است:

«الرجال قوامون علی النساء بما فضلّ الله بعضهم علی بعض و بما أنفقوا من أموالهم» نساء/۳۴

خانواده نخستین بنیاد و نهاد زندگی بشری است و نقطه آغازی است که در همه مراحل این مسیر تأثیر دارد و تا شکل گیری و بالندگی عنصر انسان به عنوان برترین عنصر جهان وجود برپایه اسلام ادامه دارد. وقتی بنیادهایی کم اهمیت تر و کم ارزش تر مانند بنیادهای مالی و صنعتی و تجاری و مانند آن، به طور معمول به کسانی که افزون بر استعدادهای ذاتی مدیریت و سرپرستی، تخصص

علمی و سابقه عملی در رشته مربوطه دارند سپرده می شود، رعایت این مهم در بنیاد خانواده که به تولید و رشد ارزشمندترین عنصر وجود یعنی انسان می پردازد سزاوارتر است. آنچه گفته شد، هم با برنامه و روش الهی سازگار است و هم با فطرت و استعدادهای خداداد جسمانی و عقلانی جهت انجام وظایف مربوط به این دو ساحت، و هم با اصل عدالت در تقسیم وظایف دو رکن خانواده، و هم با رعایت عدالت در واگذاری تکالیف متناسب با فطرت و استعدادهای جداگانه هر یک.

آنچه نخست باید پذیرفت این است که مرد و زن هر دو آفریده خدا هستند و خداوند در حق هیچ آفریده ای ستم روا نمی دارد، او هر کسی را برای کاری ساخته و امکانات لازم برای حسن انجام آن کار به او بخشیده است بر این اساس کلی خداوند مردم را از مرد و زن آفریده، تا این بنیاد را بنا نهند. از جمله وظایف زن، بارداری و زایمان و شیردادن و نگهداری از ثمره زندگی زناشویی را مقرر کرده است. اینها وظایف بزرگ و با اهمیتی هستند که هرگز اندک و آسان نیستند و جز با آمادگی بدنی و ادراکی ژرف در کیان وجودی زن قابل تحقق نیستند. اکنون شایسته است که فراهم آوردن نیازهای ضروری و وظیفه پشتیبانی نیز بر عهده نیم دیگر - مرد - باشد تا زن بتواند وظیفه دشوار خود را با فراغت خاطر به انجام رساند، و وظیفه نداشته باشد هم بارداری و زایمان و شیردهی و نگهداری فرزند را برعهده گیرد و هم کار کند؛ بیدار خوابی شبانه و رنج روزانه را برای تأمین پشتیبانی خود و فرزندش با هم تحمل کند. بنابر این عادلانه است که به مرد ویژگی هایی مربوط به جسم و اعصاب و اندیشه و روان ببخشد که تکالیف خود را که آنها هم مهم هستند، به انجام رساند. این کار درست است «و خدای تو بر هیچ کس ستم روا نمی دارد».

اینجاست که زن از جمله ویژگیها به عاطفه و مهربانی و دلسوزی و واکنش و پاسخگویی سریع در برابر خواسته های کودک مجهز شده بی آن که نیاز به آگاهی یا اندیشه پیشین داشته باشد. زیرا نیازهای اساسی به طور کلی گاه مجالی برای درنگ و تأمل و ترجیح جانب عقل نمی گذارند. بلکه باید به گونه ناخواسته و قهری برآورده شوند؛ و با انگیزه درونی و نه بیرونی. و نوعاً خوشایندتر و مطلوب تر آن است که با پاسخگویی سریع و آرامش بخشی همراه باشد هر چند با دشواری و فداکاری انجام شود. «صنع الله الذی اتقن کل شیء»؛ «کار خداست که هر چیزی را استوار ساخته است».

سید قطب می نویسد:

«این ویژگیها سطحی نیستند، بلکه ریشه در بافت جسمی و سلسله اعصاب و اندیشه و روان زن دارند. به تعبیر دانشمندان بزرگ متخصص، این ویژگیها ریشه در هر سلول او دارند، زیرا در نخستین سلولی که جنین از شکافتن و تکثیر آن پدید آمده ریشه داشته است.»^۶

همچنین مرد از جمله ویژگیها به سرسختی و پایداری و واکنش و پاسخگویی باحوصله و تأمل و درنگ و بهره وری از اندیشه و آگاهی پیش از هر تصمیم و پاسخگویی مجهز شده، زیرا همه کارکردهای او از آغاز حیات و مبارزه تنازع بقا یکسره نیازمند این ویژگیهاست^۷ مرد نیز همانند زن، این صفات ریشه در اعماق وجود او دارند. ویژگیهای یادشده مرد را توانمندتر برای وظیفه سرپرستی و مناسب تر در این میدان قرار می دهند - چنان که وظیفه نفقه که یکی از وظایف ویژه اوست، او را به نوبه خود سزاوارتر برای سرپرستی قرار می دهد.

این دو عنصری هستند که متن قرآن یادآور شده و سرپرستی مرد بر زن را در جامعه اسلامی مقرر داشته است. و این به دلیل استعدادها و قابلیت های وجودی مرد از یک سو و تکالیف و وظایف ویژه او از سوی دیگر است. که در نتیجه مرتبه وی را یک درجه بالاتر نسبت به زن قرار داده است. سید قطب می نویسد:

«این موضوعات، مسائل فطری هستند؛ خطیرتر از آن که گرایشهای انسانها در آنها حکمفرما باشند. و خطیرتر از آن که بر عهده آنها گذاشته شود تا در آن به بیراهه بروند. هرگاه در دوران جاهلی کهن یا جاهلیت های نوپیدا این گونه امور را انسان خود به عهده گرفته و به دلخواه خود عمل کرده. حیات او و ویژگیهای انسانی اش به سختی با تهدید روبرو شده است.

شاید از دلائل فطری حاکمیت این اصل در باره انسان - با آن که آن را باور ندارند و به رسمیت نمی شناسند - انحراف و تباهی و دگرذیسی و فروپاشی است که زندگی بشری با آن روبروست، و خطر نابودی و انقراض است که هرگاه با این اصل مخالفت شده بشریت را تهدید کرده و در نتیجه بنیاد سرپرستی خانواده متزلزل شده یا از مسیر اصلی و فطری خود منحرف شده است.

نیز شاید از جمله دلایل آن، تمایل فطری خود زن به وجود این سرپرستی در خانواده است. تا آنجا که در همزیستی با مردی که به وظایف مهم سرپرستی نمی پردازد و به دلیل نداشتن مهارتهای لازم این وظیفه را به او - همسرش - می سپارد، احساس محرومیت و کمبود و اضطراب و ناخوشبختی می کند. این واقعیتی است که حتی زنان غوطه ور در تاریکی انحرافات نیز باور دارند.

همچنین شاید به همین دلیل، کودکانی که در خانواده های بی بهره از سرپرستی پدر به هر دلیل - مانند ضعف شخصیت پدر در برابر سیطره مادر، یا نداشتن پدر، یا تولد نامشروع - پرورش می یابند کمتر تعادل دارند و بسیار اندک است که دچار پریشانی در روان و اعصاب یا اخلاق و رفتار نباشد. این همه از جمله دلایل حاکمیت اصل خانواده در ساختار بشری هستند، هرچند بشر خود آن را نپذیرفته، به انکار و رد آن پردازد.»^۸

در نتیجه آنچه گذشت در می یابیم که یک پله برتری مرد بر زن، نظر به سرپرستی مرد بر خانواده دارد و این سرپرستی به ویژگیهای وجودی مرد و وظایفی که عرف زندگی زناشویی بر عهده او می گذارد باز می گردد. اکنون دوباره آیه را مرور می کنیم:

«الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم» نساء/ ۳۴
مردان بر زنان قوام هستند به دلیل آنچه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده است - به گونه تکوینی - و به دلیل آنچه از اموال خود انفاق می کند - بر اساس وظایف خانوادگی - .
شیخ محمد عبده می نویسد:

«اما این آیه (و للرجال علیهن درجه) یک چیز را بر مرد و چند چیز را بر زن واجب می سازد؛ زیرا درجه در این آیه همان درجه ریاست و حفاظت بر مصالح خانواده است که با آیه «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما أنفقوا من أموالهم» تفسیر و تبیین شده است، پس زندگی زناشویی نوعی زندگی اجتماعی است و مصالح آن جز با وجود یک رئیس مطاع تأمین نمی شود. و در این میان مرد به این ریاست سزاوارتر است، زیرا او آگاه تر نسبت به مصالح است و بر اجرای آن با نیرو و امکان مالی توانمندتر است. به همین دلیل در برابر پشتیبانی از زن و نفقه از او بازخواست می شود.»^۹

علامه طباطبایی نیز واژه «معروف» را در آیه مبارکه، رفتاری دانسته که مردم بر اساس فطرت اصلی شان می پسندند و با آن آشنا هستند. چنان که یک درجه برتری داشتن مرد بر زن نیز به دلیل استعدادهای فطری و نیروها و شایستگی ها و کارکردهای زندگی اجتماعی در نظر آنان پسندیده و یادآشناست. علامه این مطلب را بر اساس اصولی استوار شرح داده است. ۱۰

برتری پسران بر دختران

برخی گفته اند در قرآن تعبیرات بسیاری است که اشاره به ارزش پسران و برتری آنان بر دختران دارد و این نشانگر تأثیرپذیری قرآن از فضای عرب جاهلی دارد که دختران را از ترس ننگ زنده به گور می کردند:

«و إذا بشر أحدكم بالأنثى ظلّ وجهه مسوداً و هو كظيم. يتواری من القوم من سوء ما بشر به أيمسكه على هون أم يدسه في التراب ألا ساء ما يحكمون» نحل/۵۸-۵۹

و آن گاه که یکی از ایشان را مژده تولد دختری می دادند چهره اش سیاه می شد و به غایت خشمناک. از شرم این مژده از مردمان پنهان می شد - و در اندیشه - که آیا او را با خواری نگاه دارد یا در خاکش پنهان سازد. هان چه زشت است آنچه می کنند.

چنان که می بینیم قرآن در این آیه آنان را بر این اندیشه جاهلی زشت می شمارد و به جهت تفاوتی که میان پسران و دختران نهادند، به سخت ترین شکل سرزنش و توبیخ می کند.

ولی با این حال گاه در مواردی می بینیم تا اندازه ای با ایشان سرسازش دارد؛ عرب می پنداشت برخی از فرشتگان مؤنث اند و دختران خدای سبحان هستند. در این زمینه می گوید:

«فاستفتهم أليتك البنات و لهم البنون. أم خلقنا الملائكة إناثاً و هم شاهدون. ألا إنهم من إفكهم ليقولون. ولد الله و إنهم لكاذبون. أصطفى البنات على البنين. مالكم كيف تحكمون. أفلاتذكرون» صافات/۱۵۰ - ۱۵۵

در آیات یادشده رسوایی را از دو جهت می داند؛ یکی اینکه برخی از فرشتگان را مؤنث پنداشته اند. دیگر اینکه آنان را دختران خدا و از صلب او دانسته اند. در اینجا هم نوا با عرب که دختر را خوار می شمردند می پرسد: چگونه دختران را بر پسران برگزید:

«ألكم الذكر وله الأنثى. تلك إذا قسمة ضيزى»

آیا پسران از آن شمامست و دختران از آن او، این تقسیمی ستمکارانه و ناعادلانه است. یا می گوید:

«أم اتخذ ممّا يخلق بنات و أصفيكم بالبنين. و إذا بشر أحدكم بما ضرب للرحمان مثلاً ظلّ وجهه مسوداً و هو كظيم. أو من ينشؤا في الحليّة و هو في الخصام غير مبين» زخرف/۱۶-۱۸

آیا از آفریده های خود دختران را بر می گزیند و شما را به پسران اختصاص می دهد. و هرگاه یکی از ایشان به آنچه خود برای خدا مثال زده مژده داده می شود چهره اش سیاه گشته خشمناک می شود. آیا آن کس که در زیور نشو و نما یافته و در جدال ناروشن بین است؟

در این آیه تفاوت میان مرد و زن را برخاسته از سرشت آنها می داند که زن با انگیزه فطرت زنانه اش به زیورها گرایش بیشتری دارد تا واقعیتها. و از سوی دیگر طبعی نازک دارد که در برابر رویدادها پایدار نیست و زود واکنش نشان می دهد. او چنان که سرشته و پرورده است رویارویی سختیهای زندگی را بر نمی تابد و گشودن مشکلات پیچیده را نمی تواند. ظرافت و ناتوانی را با هم جمع کرده،

به عکس مرد که از سرسختی و نیروی اراده برخوردار است. از اینجاست که آیه در ادامه، پندار آنان را درباره فرشتگان که دختر هستند ناپسند شمرده می گوید:

«و جعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن إناثاً أشهدوا خلقهم سکتب شهادتهم و یسألون»

زخرف/۱۹

قرآن از فرشتگان با صفت مذکر یاد می کند:

«و إذ قال ربک للملائكة إنی جاعل فی الأرض خلیفة... اسجدوا لآدم فسجدوا...»

بقره/۳۰-۳۴

همه این ضمیرها ضمیر جمع مذکر است. و همچنین است در دیگر آیات قرآن ۱۱ و به همین دلیل با توییخی گزنده می گوید:

«أفأصفاکم ربکم بالبنین واتخذ من الملائكة إناثاً إتیکم لتقولن قولاً عظیماً» اسراء/۴۰

اگر چیزی از این همه استفاده شود تنها اندک شمردن ارزش مؤنث است که عادت عرب بر آن بود، اما آیا قرآن نیز با آنان در این همنوا شده است.

در هیچ یک از این تعبیرات گزنده و سرزنشگر، نکوهشی یا خرده ای بر خود زن نیست - نه به تصریح و نه اشارت - بلکه همانا سرزنش بر عرب است که چنین نگرش نادرستی درباره فرشتگان داشتند که انسانهای مؤنث دختران خدایند.

«ایشان از سر دروغ پردازی شان می گویند خدا فرزند آورده و فرزندان او دخترند» (صافات/۱۵۰) و این چنین «فرشتگان را دختر نام می نهند» که نشان از نابخردی و نهایت ناآگاهی شان از پس پرده غیب دارد. «این است دار و ندارشان از علم، و ایشان تنها گمانه می زنند.»

آنچه نابخردی اینان را می نمایاند آن است که چیزی را به خدا نسبت می دهند که برای خود نمی پسندند. جنس برتر را برای خود قرار داده اند و آن را که زشت است - در پندارشان - برای خدا گذاشته اند، که این نامگذاری و تقسیمی ناعادلانه است؛ حتی در تاریکیهای پندار و خیال.

پس آنچه در آیه نکوهش می شود این تقسیم ناعادلانه در فرض آنان است که در آن هیچ تأیید و ارزشداوری برای این برتری خیالی یا اقرار به اینکه در واقع نیز چنین است وجود ندارد. این هرگز هم داستانی با ایشان نیست، بلکه فرافکنی آشکار بر پایه اصول جدل در گفتمان است.

اما تعبیر از ملائکه با صیغه جمع مؤنث سالم (با الف و تاء) در آیه های «والنازعات غرقا. و الناشطات نشطاً. و السابحات سبحاً. فالسابقات سبقاً. فالدبرات أمراً» (نازعات/۱-۵) و آیه های «والمرسلات عرفاً... فالملقیات ذکراً» (مرسلات/۱-۵) و آیه «له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من أمرالله» (رعد/۱۱) بنابر اینکه آیه های یادشده درباره ملائکه باشند که وظایف یادشده را بر عهده دارند، دلیل آن این است که یادشدگان، گروه های فرشتگان هستند، نه افرادی از فرشتگان. پس چنان که جماعت را به صورت «جماعات» جمع می بندیم، گروه نازعه نیز جمع آن نازعات می شود، و همچنین دیگر کلمات جمع در آیه های یادشده، مانند شخصیت که جمع آن شخصیات است، و چنان نیست که هر کلمه ای که با الف و تاء جمع بسته می شود مؤنث باشد، بلکه هر اسم مفرد که بیش از سه حرف داشته باشد - در مصدر به صورت قیاسی و در دیگر کلمات به صورت سمعی - با الف و تاء جمع بسته می شود؛ مانند تعریفات و امتیازات. و از کلمات سمعی مانند: سماوات و سرادقات و سجالات و... به

همین دلیل در ادامه ضمیر مذکر برای معقبات آورده فرمود: «یحفظونه من أمرالله» که دلیل بر همین حقیقت است.

البته در اینجا ابومسلم محمد بن بحرافهانی - بنابر نقل فخررازی - سخنی دارد که در آن ترجیح می دهد صفات یادشده درباره فرشتگان نباشند. ۱۲

سهم مرد، دوبرابر زن؛ (لذکر مثل حظّ الأنثیین)

از جمله موضوعات بحث برانگیز درباره نگرش اسلام به زن، مسأله تنصیف ارث اوست که چه بسا جدال سختی در کنگره های بین المللی و جهانی مربوط به موضوع زن برانگیخته است. و از جمله مسائل مورد توافق نمایندگان کشورهای اسلامی با معارضان این بود که اسلام در برابر نظامهای گذشته و برخی از نظامهای قبيله ای که زن را یکسره محروم از ارث می دانسته اند برای زن حق ارث را به رسمیت شناخته، و سپس به همین اندازه توافق درباره ارث زن قانع شده اند و از مقدار ارث وی و نقطه نظرات تفصیلی اسلام در این باره چشم پوشیده اند.

اما اسلام به عنوان دین جاودانه و فرانکر و فراگیر الهی سخن آخر را گفته و جای معامله بر سر این قانون روشن و قاطع و همیشگی نگذاشته است. و ما هرگونه توافقی را که اندکی عقب نشینی از معیارهای اسلامی باشد سازشکاری و عقب نشینی در برابر تهاجمات دشمن نادان می دانیم که نشان از ضعف و سستی شکننده خواهد داشت.

در فضایی که اسلام برای زندگی اجتماعی در سطح خرد - خانواده - یا کلان ترسیم می کند وظایف مرد سنگین تر و مسئولیت او فراگیرتر است، و این به دلیل توانایی و نگرش گسترده تر اوست که در شرایط طبیعی سهم او را از میراث بیشتر می سازد.

خدای متعال نخست رسم های جاهلی را که زن را از میراث محروم می کرد به یک سو افکند:

«للرجال نصيب مما ترك الوالدان و الأقربون و للنساء نصيب مما ترك الوالدان و الأقربون مما قلّ

منه أو أكثر نصيباً مفروضاً» نساء/۷

مردان را از آنچه پدر و مادر و خویشان برجا نهاده اند سهمی است، و زنان را از آنچه والدین و خویشان گذاشته اند - کم یا زیاد - سهمی است، سهمی تعیین شده.

و بدین گونه عادت جاهلی را در ضمیر فرزندان جزیره العرب بلکه در مراکز بین المللی حاکم در بیشتر نقاط جهان متمدن آن روز حکمفرما بود ملغی می کند.

از ابن عباس روایت شده که وقتی این آیه فرود آمد بر جماعت جاهلی سنگین آمد. پس آهسته با یکدیگر می گفتند در این باب سخن نگوئید شاید پیامبر(ص) آن را فراموش کند، یا به پیشنهاد ما آن را تغییر دهد. آن گاه برخی از ایشان نزد پیامبر آمده گفتند: چگونه دختر را سهمی از ارث می دهی حال آن که او بر اسب سوار نشده و جنگ نکرده است. خود ایشان نیز به زنان و به پسران خردسال نیز ارث نمی دادند، مگر به آن کسی که سواری و نبرد را می توانست. ۱۳ در مرحله بعد نوبت به تعیین سهم الارث برای زن می رسد:

«یوصیکم الله فی أولادکم للذکر مثل حظّ الأنثیین» نساء/۱۱

خداوند شما را سفارش می کند درباره فرزندان تان، پسر به اندازه دو دختر سهم دارد.

اینک این خداوند است که توصیه می کند و تقسیم می کند، که همه مقررات و آیینها از سوی اوست و همگان ریزترین دستورات زندگی را از او فرا می گیرند. و این دین است. اگر مردمی همه امور زندگی را از خدا فرانگیرند دیندار نخواهند بود. و اگر چیزی از این گونه امور کوچک یا بزرگ را از منبع دیگری فراگیرند اسلام نیاورده اند، بلکه همان جاهلیتی است که اسلام آمده تا آن را از زندگی مردم ریشه کن کند.

پس نمی توان گفت ما برای خود و فرزندان خود راهی بر می گزینیم و ما به مصالح خویش آشناتریم، زیرا چنین سخنی - افزون بر اینکه نادرست است - وقاحت و سرکشی و برتری جویی در برابر خداوند است و پنداری است که جز از نادان وقیح سر نمی زند. بنابراین مسأله معامله بر سر یک جنس نیست، بلکه مسأله توزان و تعادل وظایف مرد و زن در عرصه خانواده و نظام اجتماعی اسلامی است، زیرا مرد آن گاه که همسری برمی گزیند تکفل او و فرزندان او که از او دارد به هر صورت بر او تکلیف می شود، با آن که زن از این تکالیف معاف است... زن چه پیش از ازدواج و بعد از آن، خود عهده دار امور خود بوده باشد یا مرد دیگری، نفقه شوهر و فرزندان در هر حال بر عهده اوست. مرد، دست کم در نظام خانوادگی و نظام اجتماعی ترسیم شده از سوی اسلام دو برابر زن مسؤولیت و وظیفه دارد.

اینجاست که عدالت در تعادل بین بهره و کارکرد با این توزیع حکیمانه برقرار است. و تا آن گاه که زندگی ما در سایه اسلام بر اساس این اندیشه متعالی ترسیم شده باشد تقسیم، بر اساس مرزبندی خداوندی است که او را به رسمیت می شناسیم و رهبری او را می پذیریم. و هر چون و چرا در برابر این روش از سویی نابخردی و از سوی دیگر بی ادبی در برابر خداوند است. همچنین در نگرش ما - به عنوان مسلمان - متزلزل کردن ساختار اجتماع و خانواده و سرانجام زندگی را در پی دارد. همچنین وضعیت آزاردهنده ای که دیگر جوامع تجربه کرده و می کنند بهترین شاهد بر اعتدال نظام یادشده و انسجام آن با فطرت انسان و کارکرد او در زندگی است.

تلاشهایی سست بنیاد

امروزه با تلاشهایی روبرو هستیم که در پی انحراف از روش فهم متن بر اساس شیوه استنباط از قرآن، سستی از سر و روی آنها می بارد. از جمله اینکه: دستور قرآن درباره ارث زن با تعبیر توصیه است: «یوصیکم الله فی أولادکم للذکر مثل حظّ الأنثیین» (نساء/۱۱) و توصیه یعنی ترغیب در کاری و نه الزام نسبت به آن. و چه بسا شرایط زمان آن روز، این نابرابری را که در آن عصر بدان سفارش شده اقتضا می کرده است. و این یعنی حکم یادشده حتمی و واجب و جاودانه و مطلق نخواهد بود.

گفته اند: اما امروزه که شرایط تغییر کرده و اوضاع محیط و اجتماع دگرگون شده این نابرابری زمینه ای ندارد و متناسب با وضعیت متفاوت امروز نیست. بویژه که دستوری واجب نبوده بلکه مطلوب بوده و اگر آن روز مناسب ترین گزینه بوده اما اکنون چنین نیست.

دیگری می گوید، به فرض آن که واجب بوده اکنون مجالی برای تداوم ندارد، چرا که احکام شرع - آن دسته که متغیر هستند - در گرو شرایط و زمان خود و مصالحی هستند که در این مورد ایجاب می کرد و اکنون نمی کند.

گوینده این سخن، احکام شرع را دو نوع می داند؛ ثابت و متغیر. احکام «ثابت» آنها هستند که شارع به گونه گسترده و همیشگی مقرر کرده و بر پایه مصالح ثابت که هرگز و در هیچ شرایطی تغییر نمی پذیرند استوارند؛ مانند عبادات، اما در معاملات و قوانین انتظامی که مصالح روزمره و تحول پذیر در صحنه زندگی در آنها رعایت شود این گونه نیست، بلکه این دسته احکام، اصول کلی آن ثابت و جزئیات و تفصیل آن در گرو شرایط روز است که در صورت لزوم با رعایت تحفظ بر آن اصول کلی می توان در آن دست برد.

باید گفت: پندار نخست به صراحت با نص قرآن ناسازگار است؛ زیرا آیه های ارث در آغاز با تعبیر «ایصاء» (سفارش) آمده اما با تعبیراتی پایان می یابد که آنچه را که سفارش شده واجب تخلف ناپذیر می سازد:

«وصیة من الله و الله علیم حکیم. تلک حدود الله و من یطع الله و رسوله یدخله جنات... و ذلک الفوز العظیم... و من یعص الله و رسوله و یتعدّ حدوده یدخله ناراً خالداً فیها و له عذاب مهین»
نساء/۱۱-۱۴

این سفارشی است از سوی خداوند و خداوند دانا و با حکمت است. این حدود الهی است و هر که خدا و پیامبرش را فرمان برد او را در بهشتهایی داخل می کند که... و این است رستگاری بزرگ. و هر که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند و از حدود او درگذرد او را در آتشی برد که در آن جاودانه است و عذابی خوار کننده خواهد داشت.

بنابراین، این وصیت خداوند، جای تخلف در آن نیست، زیرا حدود الهی را مشخص می سازد که هر که از آن درگذرد «او را در آتش خواهد انداخت و عذابی خوارکننده خواهد داشت» که همان سقوط از مرحله کرامت انسانی تا حد خواری رسوا کننده است. آیا پس از چنین تأکیدی که در ماده قانون ارث آمده، هیچ اندیشمندی یارای به بازی گرفتن نص قرآن را دارد، چرا مگر هوش و حواس خود را از دست داده باشد.

آنچه این پندار ناروا را رسواتر می کند این است که واژه «ایصاء» با همه مشتقاتش در قرآن به معنای الزام آمده است. ۱۴
ابن منظور می نویسد:

«سخن خداوند: «یوصیکم الله فی اولادکم» یعنی واجب می کند بر شما، زیرا وصیت خداوند تنها واجب می تواند باشد. و دلیل آن این آیه است: «قل تعالوا ائبل ما حرم ربکم علیکم ان لاتشركوا به شیئاً و بالوالدین إحساناً و لاتقتلوا اولادکم من إملاق نحن نرزقکم و إیاهم و لاتقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لاتقتلوا النفس التی حرم الله إلاّ بالحق ذلکم و صاکم به» (انعام/۱۵۱)

و روشن است که دستوراتی که در این آیه ها آمده واجبات حتمی هستند. ۱۵
و اما پندار اخیر نیز اساسی نخواهد داشت، با توجه به این واقعیت که اصل در تشریح، جاودانگی و فراگیری است که از عموم خطاب و اطلاق آن نسبت به نسله و وضعیته و دورانها فهمیده می شود و این قاعده ای کلی در علم اصول است. و این روایت که «حلال محمد حلال الی یوم القیامة، و حرامه حرام الی یوم القیامة» اشاره به همین حقیقت دارد. چرا مگر آن که در موردی با دلیلی خاص ثابت شود که حکمی که پیامبر(ص) صادر کرده به جهت مصلحتی بوده که در آن زمان سیاست اداره امور و کشورداری آن را ایجاب می کرده، که در آن صورت، آن حکم، ویژه همان شرایط خواهد بود و

عمومیت نخواهد داشت. ولی این نیازمند دلیل قطعی است. افزون بر اینکه تنها در احکامی که بر اساس سیاست نبوی صادر شده ممکن است، نه در واجباتی که در قرآن بدانها تصریح شده، چرا که آنچه در قرآن از واجبات و احکام آمده به اجماع امت و اتفاق سخن همه عالمان تا ابد ثابت و ماندگار است.

بنابراین هر که در درون خود باور دارد که قرآن سخنی آسمانی است که از سوی خداوند فرود آمده و آنچه از احکام و واجبات در آن است از سوی خدای تعالی برای همه بشر در طول تاریخ فرض شده، جای حدیث نفس به دلخواه ندارد، بلی اگر کسی این باور را ندارد و اینها را احکامی برخاسته از اندیشه بشری و زمینی پیامبر(ص) می داند که به صلاحدید آن روز آنها را ساخته و پرداخته است - پناه بر خدا - گرچه به ظاهر به خداوند نسبت داده - چنان که این بیخردان می گویند - پس هر چه می خواهند از این یاهو های بی پایان بگویند که ما را با ایشان سخنی نیست و «ایشان را در طغیان شان سرگردان و حیران وا می نهمیم».

زن در میدان شهادت

خداوند می فرماید:

«واستشهدوا شهیدین من رجالکم فإن لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان ممّن ترضون من الشهداء
آن تزلّ إحدهما فتذکر إحدهما الأخری» بقره/۲۸۲

و دو شاهد مرد بگیرید، و اگر دو مرد نبود یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان است برگزینید تا اگر یکی فراموش کرد دیگری به یادش آورد.

گواهی یک مرد با گواهی دو زن معادل دانسته شده است، علت آن چیست؟

آنچه در آیه به عنوان علت ذکر شده این است که یکی از آن دو چه بسا در آن وظیفه که بر دوش دارد هنگام ادای شهادت راه را گم کند، پس آن دیگری آنچه از یاد برده به او یادآور شود. پس شهادت دو زن با یادآوری یکی نسبت به دیگری به منزله شهادت یک مرد است. و این به دلیل آن است که زن در آنچه به خود او مربوط می شود و برای او به عنوان یک زن اهمیت چندانی ندارد بیشتر در معرض فراموش کردن است. چه بسا جزئیات و ویژگیهای واقعه ای را که شاهد بوده بویژه اگر فاصله افتاده باشد نتوانسته باشد ثبت و ضبط کند. پس هر یک از دو زن شاهد، نسبت به دیگری نقش یادآوری را ایفا می کند، و بدین گونه با تلفیق دو شهادت با یکدیگر و همکاری و تعامل دو حافظه یک شهادت کامل خواهیم داشت، و این چیزی است که در گواهی مردان پذیرفته نیست؛ گواهی آنان اگر ویژگیهای متفاوت داشته باشد - حتی در جزئیات - پذیرفته نیست و به همین دلیل می توان برای حصول اطمینان جداگانه از آنان شهادت خواست.

شیخ محمدعبده می نویسد:

«خدای تعالی شهادت دو زن را یک شهادت به حساب آورده، پس اگر یکی چیزی را فرو گذار کند؛ چنان که فراموش کند یا خطا کند دیگری یادآور می شود و شهادت او بدین گونه کامل می شود، و قاضی می تواند بلکه باید شاهد دیگر را احضار کند و شهادت هر یک را جزئی از شهادت به حساب آورد، و این واجب است گر چه قضات در اثر بی اطلاعی آن را اجرا نمی کنند.

اما قاضی با مردان نمی تواند چنین معامله کند، بلکه باید آنها را از یکدیگر جدا کند، و اگر یکی از دو شاهد کوتاهی کند یا فراموش کرده باشد دیگری نمی تواند به او یادآوری کند، همچنین اگر نکته ای از جزئیات را که در روشن شدن حقیقت دخالت دارد فروگذار کند شهادت او به تنهایی کافی و قابل اعتنا نیست و شهادت آن دیگری نیز حتی اگر آن نکته جزئی را بیان کرده باشد کافی نیست. «۱۶»

درباره علت این ناهمگونی گفته اند، اهتمام به امور مالی و دادوستدها از شؤون زن نیست، و به همین دلیل حافظه او در این گونه مسائل ضعیف است. اما در امور خانه که با آن سروکار دارد خوش حافظه تر از مرد است. و این طبیعت بشر است - چه زن و چه مرد - که حافظه شان درباره مسائلی که برای ایشان اهمیت دارد و با آن زیاد سروکار دارند قوی باشد.

این منافات ندارد با اینکه زنان غیرمسلمان امروزه با فعالیتهای اقتصادی سروکار داشته باشند، زیرا درصد آنان اندک است. و احکام همگانی دائرمدار وضعیت معمول و روال طبیعی است.

آری زن بیشترین اهتمام را نسبت به آنچه به خود او و شؤون زنانگی و جلوه های زندگی باز می گردد دارد، ولی نسبت به دیگر مسائل آن اهتمام ندارد. و در نتیجه کارایی حافظه و دیگر قوای عقلانی و جسمانی اش - در این زمینه رشد و توانمندی می یابد و به همین نسبت در زمینه های دیگر رو به سستی و کاستی می نهد. ۱۷.

این بررسی ژرف نگرانه وضعیت روانی زن است که در آیه دیگری این گونه آمده: «أو من ینشؤا فی الحلیة و هو فی الخصام غیرمبین» (زخرف/۱۸)

و این از دقیق ترین تعبیرات روان شناسانه درباره زن است که او کمال خویش را در جمال خود می بیند و جمال خویش را در جلوه زیورآلات می بیند، و در طلا و نقره و سنگهای گران قیمت. و به همین رو در ورطه های زندگی و برخوردها حیران می ماند و مجال بر او تنگ می شود به گونه ای که نمی تواند آنچه در درون احساس می کند منتقل کند یا در گفتن آن دچار لکنت و اضطراب می شود. اینجاست که دین راه را برای او باز کرده و در مسائل ویژه امور زنان مانند - تولد و بارداری و حیض و مانند آن - که به مردان ارتباطی نمی یابد به شهادت زنان بسنده کرده است.

سید قطب در تفسیر آیه این گونه می نویسد:

«مردان را برای شهادت فرا خوانده زیرا آنها به طور معمول در یک جامعه اسلامی متعادل، با کارها سروکار دارند؛ جامعه ای که در آن زن نیاز ندارد تا برای زیستن کار کند و جنبه مادرانه و زنانه خود و وظیفه مهم خود را یعنی پاسداری از گرانبها ترین لایه های انسانی که همانا تربیت فرزندان نسل آینده است، در برابر چند لقمه یا اندک کارمزد به هدر دهد؛ چنان که در جامعه واژگونه و منحرف امروز که در آن زندگی می کنیم از آن ناگزیر است.

اما چرا دو زن؛ صریح آیه جایی برای حدس و گمان نمی گذارد، متن قانونگذار، روشن و دقیق و مستند است:

«اگر یکی از ایشان اشتباه کند دیگری او را یادآور شود.»

اشتباه (ضلال) یادشده در آیه دلایل گوناگونی می تواند داشته باشد؛ گاه برخاسته از کم اطلاعی زن از موضوع مورد تعامل است که در نتیجه از ظرائف و جوانب آن، آن گونه که در صورت لزوم بخواهد گواهی دقیق دهد آگاهی ندارد. پس دیگری در به خاطر آوردن جوانب موضوع با او همیاری

می کند. گاه اشتباه از طبیعت منفعلانه زن نشأت می گیرد؛ زیرا او به اقتضای رسالت مادری اش سرعت در پاسخگویی و واکنش را در حد بالا در برابر خواسته ها و نیازهای کودک دارد به گونه ای سریع و زنده و بدون تأمل و اندیشیدن... و این طبیعت درباره او تجزیه نمی پذیرد؛ او یک شخصیت دارد و این طبیعت یک زن معمولی است. حال آن که شهادت درباره تعامل ها نیازمند پیراستگی از انفعال و درنگ درباره رویدادهاست بدون آن که تأثیر و القائات است و بودن دو زن این تضمین را خواهد داشت که اگر یکی - در اثر واکنش سریع بلغزد دیگری او را یادآور شود و در نتیجه او به اصل موضوع بازگردد. ۱۸

راز در این همه مشکل به یادسپاری زن است که به طبیعت زنانه اش باز می گردد. شیخ طبرسی می گوید: زیرا فراموشی در زنان بیشتر است تا مردان، البته در این گونه امور که به شؤون خانواده و تربیت کودکان ارتباط نمی یابد. ۱۹

نکته ای ادبی در آیه

پرسی در اینجا مطرح است که تکرار کلمه «احدهما» به چه منظور است، آیا کفایت نمی کرد گفته شود «أن تضلّ إحداهما فتذگرها الأخری»؟

باید گفت با توجه به محتوای آیه این تعبیر رسا نبوده است، زیرا این گونه تعبیر کردن معنای آن چنین خواهد شد: اگر یکی از آن دو زن شاهد، چیزی از آنچه در خاطر داشت فراموش کرد آن دیگری بدو یادآور می شود، حال آن که منظور آیه این نیست، بلکه مراد این است که آنها هر دو در معرض اشتباه و فراموشی هستند، پس هر یک متمم و مکمل نقص شهادت دیگری است. و با این تعامل و همکاری در گواهی و تکمیل شهادت هر یک با شهادت دیگری یک شهادت کامل به دست می آید، در برابر شهادت مرد که به تنهایی کامل است، و از این رو لازم بوده که کلمه «احدهما» تکرار شود، تا این معنی رسانده شود. ۲۰

طبرسی دلیل دیگری از وزیر ادیب، حسین بن علی مغربی نقل می کند که معنای آیه چنین است: که اگر یکی از دو شهادت که از یکی از آن دو صادر شده به بیراهه رفت، آن دیگری او را بدان یادآور شود. پس «احدیهما»ی اولی نفی یکی از دو شهادت و «احدیهما»ی دوم؛ یعنی یکی از آن دو زن. بنابراین آیه این گونه معنی می شود: مبادا یکی از دو شهادت گم شود؛ یعنی با فراموشی از بین برود، پس یکی از آن دو زن، دیگری را یادآور شود. و بدین گونه تکرار در لفظ نشده است.

شیخ طبرسی مؤیدی برای این وجه آورده که فراموش کردن گواهی، ضلال نامیده نمی شود و به آن که شهادت را فراموش کرده ضالّ گفته نمی شود، زیرا ضلال به معنای گم شدن است و زن که گم نمی شود، بلکه درباره گواهی گفته می شود: ضلّت؛ و آن هنگامی است که گم شده باشد، چنان که در آیه ای فرموده است: «قالوا ضلّوا عنّا» (اعراف/۳۷) یعنی از نزد ما گم شدند. ۲۱ و مانند آن است «لا یضلّ ربی و لاینسی» (طه/۵۲)؛ یعنی خدای من نه گم می کند و نه فراموش می کند. ۲۲

ولی زمخشری آیه را طبق ظاهر آن تفسیر کرده و گفته است: «أن تضلّ احدهما» یعنی یکی از آن دو برای گواهی دادن راه را نیابد، بدین گونه که آن را فراموش کند، مانند آن که می گفتید: «راه را گم کرد» یعنی بدان راه نبرد. ۲۳ پس ضلال در اینجا به معنای راه نبرد است. و اما اینکه فرمود: «ضلّوا عنّا» یعنی از نزد ما رفتند و ما ایشان را از دست دادیم؛ پس نمی توانند عذاب را از ما باز دارند

و پرستش هامان تباه شده است. ۲۴ و اما این آیه که «لایضلّ ربّی» یعنی خدای من چیزی را از دست نمی دهد و چیزی از او غایب نمی شود. ۲۵
راغب اصفهانی نیز «ضلال» را در آیه مورد بحث به معنای نسیان تفسیر کرده است.

زن در میدان قضاوت

قضاوت به عنوان یک منصب رسمی برای حل مخاصمات در نظام قضایی اسلام، که بسیار خطیر و مسؤولیتی بزرگ است شایسته تصدی زن - که شخصیتی با انگیزش و واکنش سریع دارد - نیست، همانند دیگر مسؤولیت های خطیر مربوط به ولایت عامه ولی امر مسلمین.

فقهها همگی در این سخن اتفاق دارند که قضاوت از شؤون ولایت کبرای امام المسلمین است، ۲۶ و هر مسؤولیتی که از جمله این شؤون باشد در قانون اسلام قابل واگذاری به زن نیست و او نمی تواند بارگران آن را بر دوش کشد. پیامبر(ص) کار قومی که حکمرانی شان را به زنی سپرده بودند (منظور ایشان فارسیان بودند) ۲۷ ناپسند شمرد و ایشان را به نارسنگاری بیم داده فرمود:

«لن یفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة.» ۲۸

همچنین پیامبر(ص) سفارشهایی به علی(ع) کرد از جمله درباره زنان فرمود:

«مسؤول کار قضاوت نمی شود.» ۲۹

در روایتی از امام باقر علیه السلام است:

«زن مسؤول قضاوت و فرمانروایی نمی شود.» ۳۰

دلیل عمده در این زمینه اجماع فقها بوده که هیچ کس در آن مخالفت نکرده است.

برای این حکم به این آیه قرآن استناد کرده اند که وضعیت زنان را به نازپروردگی و نازک خاطری و نداشتن صلابت متناسب با منصب داوری توصیف کرده است: «أو من ینشؤا فی الحلیة و هو فی الخصام غیرمبین» (زخرف/۱۸) او به دلیل نرم طبعی و نازک اندیشی زود از خود واکنش نشان می دهد و به مهربانی و دلسوزی بیشتر می گراید تا دوراندیشی و درست اندیشی. و به همین دلیل امیرمؤمنان در نامه خود به فرزندانش امام حسن علیهما السلام فرمود:

«ولاتملک المرأة من أمرها ماجاوز نفسها، فإنّ المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة.» ۳۱

زن را در قلمرو فراتر از شؤون خودش زمامدار امور مگردان. همانا زن گل است و نه قهرمان. این سخن امام علیه السلام اشاره به همان لطافت طبع زن دارد که به دلیل آن نمی تواند در مقام حل و فصل خصومتها سخت و استوار باشد. این بحث جوانب دیگری دارد که در بررسی های فقهی به شکل گسترده یادآور شده ایم.

تنبیه بدنی زن؛ (واضربوهنّ)

خدای تعالی فرمود:

«واللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ واهجروهنّ فی المضاجع و اضربوهنّ فإنّ أظعنکم فلاتبغوا

علیهنّ سیلاً» نساء/۳۴

گفته اند که در این آیه نیز تحقیر زن دیده می شود، به گونه ای متناسب با عهد جاهلی که زن جایگاهی خرد و پست داشته است.

ولی با اندک تأمل در کتب تفسیر و سیره و سخنان فقها در این باره روشن می شود که چنین نیست؛ زن در دوران جاهلیت در سطحی بسیار پایین قرار داشت و اسلام، آمد که دست او را گرفته تا بالاترین مراحل والای انسانی شایسته اش بالا برد. اما آیا این دگرگونی اساسی به گونه ناگهانی و بدون چاره اندیشی و مقدمه چینی ممکن بود یا نیاز به زمان و سیر تدریجی داشت، تا این خشونت پرنرنگ را به ملایمت و مهربانی نرم بدل سازد؛ کاری که پیمودن مسیر دشوار آن، اندکی همراهی با قوم را ایجاب می کرد تا آگاه سازی آنها ممکن شود یا زمینه های آگاهی در آنها ایجاد شود و بتوانند به فطرتهای اصل انسانی خویش بازگشت کنند.

این چنین اسلام در آغاز کار، نسبت به برخی از رسوم ایشان - که سخت بر آنها حکمفرما بود - با ایشان همنوا شد، و در مسیر این همراهی و همنوایی، دمیدن ساز ملایمت و خشونت گریزی را در خاطر ایشان آغاز کرد. تا دلهاشان رام گردد و راه درست را دریابند. تا خود، اندک اندک زشتکاری هایی که پیش از آن به دنبال خود می کشیدشان دست بدارند.

این سیاست و تدبیر را اسلام درباره بسیاری دیگر از رسوم جاهلی که تنها بر عرب نیز حکم فرما نبود در پیش گرفت که ریشه کن کردن آنها نیازمند فرصت و زمانی کوتاه مدت یا دراز مدت و چاره اندیشی های اساسی برای این منظور بود. در این مقوله می توان مسأله برده داری را به عنوان نمونه ذکر کرد که در آغاز با آن همراه شد، زیرا بر جهان آن روز حکم فرما بود و برده کالای تجاری با اهمیتی به حساب می آمد که رویارویی با آن بدون تمهید مقدمات لازم ممکن نبود، اما اسلام در برابر آن ایستاد، ولی نه به گونه علنی و صریح، بلکه با خاستگاه های فراقومی آن مبارزه کرد و راه های مشروعیت آن را بست، به جز راه قدرت یافتن بر محاربان در میدان جنگ را - که تنها شرکت کنندگان در نبرد بر ضد اسلام را شامل می شد - نه دیگران و نه زنان و کودکان و سالخوردگان را، و به گونه قاطع هر گونه امکان برده گیری را منسوخ کرد. آن گاه افزون بر این راه را برای آزادسازی برده های موجود به شکلهای گوناگون بازگذاشت که در جای خود به تفصیل آمده است.

اتخاذ چنین روش و تدبیری برای ریشه کن کردن عاداتهای حکمفرمای جاهلی را ما در اصطلاح، نسخ تمهیدی زمان بندی شده نامیده ایم. نسخی که زمینه های آن در صدر اسلام و در عهد پیامبر فراهم شده است.

مسأله قومیت مرد بر زن نیز در محدوده عام که شامل زدن شدید دردآور زن شود از جمله همین مسائل است. بنابر این اگر چه در قرآن آمده ولی از سوی آورنده شریعت به گونه ای تفسیر شده که تعدیل آن را در آن زمان و ریشه کن ساختن آن را در درازمدت موجب شود.

اولاً، زدن در آیه به گونه غیر مبرح تفسیر شده؛ یعنی زدن که سخت دردآور نباشد که در واقع زدن نیست، بلکه دست کشیدنی است با ظرافت ویژه. و از همین رو مقید شده که با تازیانه و چوب و وسیله دیگر نباشد، مگر چوب نازک سواک که انسان با آن مسواک می زند. این در واقع دلالت آیه را خنثی می کند و حق تنبیه بدنی و آزار رسانی زن از سوی مرد را یکسره نفی می کند.

ابن جریر از عکرمه نقل کرده - ذیل آیه - که پیامبر(ص) فرمود: «اگر شما را در انجام کار نیک نافرمانی کردند بزنیدشان؛ ولی زدن غیرمبرح» و همین روایت را به نقل از حجاج نیز آورده با این

افزونی که غیرمبَرِّح را به غیرمؤثر تفسیر کرده، یعنی زدنی که تأثیری در تغییر رنگ پوست بدن حتی به اندازه سرخ شدن نداشته باشد.

عطا می گوید به ابن عباس گفتیم: زدن غیرمبَرِّح چگونه است، گفت با چوب مسواک و مانند آن. ۳۲ قتاده می گوید زدن غیرمبَرِّح آن است که شین آور و معیوب کننده نباشد.

به همین دلیل شیخ ابوجعفر طوسی می گوید: اما زدن، بی هیچ خلافی در آن باید زدن غیرمبَرِّح

باشد. ۳۳

امام باقرعلیه السلام فرمود: «با چوب مسواک باید باشد.» ۳۴

قاضی ابن براج طرابلسی (م ۴۸۱) می نویسد:

«اما زدن - در آیه - زدن به منظور تأدیب است، چنان که کودکان را برکار خطا می زنند، نباید زدن مبرِّح یا مزمن یا مُدَمی باشد و باید برجاهای مختلف بدن تقسیم شود و از صورت پرهیز شود و علاوه بر این با چوب مسواک باشد و برخی - از فقهای عامه - گفته اند با دستمال پیچیده شده یا دِرّه باشد و نه با چوب یا تازیانه.» ۳۵

«مبَرِّح» به معنای سخت و دردآور است و «مزمن» یعنی معیوب کننده و ناقص کننده و «مُدَمی» یعنی آنچه باعث پیدا شدن خون در سطح پوست شود، حتی به صورت خراشیده شدن. «دِرّه» نیز نوعی تازیانه پارچه ای است که دردآور نبوده و مانند دستمال پیچیده شده است. در جای دیگر می گوید:

«اگر زن بر مرد نشوز کرد جایز است از او در بستر و در سخن گفتن دوری کند و او را بزند، نه بدان اندازه و نه زدن دردآور، و از زدن بر صورتش بپرهیزد و سخن گفتن با او را بیش از سه روز ترک نکند.» ۳۶

در فقه الرضا(ع) آمده است: «زدن بامسواک و مانند آن به ملایمت و آرامی.» ۳۷

در جامع الاخبار صدوق از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

«در شگفتم از کسی که همسر خود را می زند حال آن که خود به زدن شایسته تر است. زنان خود را با چوب زنید که قصاص دارد، ولی با گرسنگی و برهنگی بزنید تا در دنیا و آخرت آسوده باشید.» و در حدیث دیگری فرمود:

«سفارش مرا درباره زنان خود پاس بدارید تا از سختی حسابرسی رهایی یابید، و هرکه سفارش مرا

پاس ندارد، چه سخت است وضع او در پیشگاه خداوند.» ۳۸

این حدیث صراحت دارد که منظور از زدن در آیه تأدیب است، ولی نه با عصا و تازیانه چنان که با چهارپایان رفتار می شود- بلکه با ایجاد محدودیت در خوراک و پوشاک و مانند اینها، و این با روش تعدیل در زندگی سازگارتر است.

ثانیاً، سفارشهای اکید نسبت به زن و پاسداشت حرمت او و جانبداری از او با بذل توجه و مهربانی و رأفت و رحمت و به دور از خشونت و شدت و حتی سختگیری درباره اشتباهات و کوتاهی های او. در نامه امیرمؤمنان (ع) به فرزندش امام حسن (ع) آمده است:

«فإن المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة، و لاتعد بکرامتها نفسها...» ۳۹

پس همانا زن گل است و نه قهرمان، و کرامت او را از خود او مگذران.

یعنی او را گرمی بدار و از واسطه کردن دیگری نزد تو ناگزیرش مساز، باید حرمت خود او نزد تو شفاعتش کند و نه دیگری.

کلینی نیز چنین روایت کرده است:

«چشم او را با پوشش خود بپوش، و او را در کنف حجاب خود بگیر، و با او چنان مکن که خیال شفاعت از دیگران نزد تو را داشته باشد.» ۴۰

نیز کلینی از امام صادق (ع) نقل می کند که از جمله حقوق زن بر شوهر فرمود: «اگر نادانی کرد بر او ببخشد» و فرمود: زنی نزد امام باقر (ع) بود که ایشان را می آزد و حضرت بر او می بخشید.» ۴۱
و در وصیت امام علی (ع) به فرزندش، محمد حنفیه مانند وصیت به امام حسین (ع) آمده است با این افزونی: «با او در هر حال مدارا کن و خوش رفتار باش، تا عیش تو صاف گردد.» ۴۲

ثالثاً، از زدن زنان چنان به سختی نهی و منع شده است که تخلف کننده را از دایره نیکان امت بیرون شمرده جزء شرار الناس می شمارد. چنان که در حدیث آمده که زنان بسیاری از همسران اصحاب پیامبر (ص) گرد خانه های خانواده پیامبر به شکایت از همسرانشان که زدن آنان را مجاز می دانستند آمدند، پیامبر فرمود، اینان نیکان شما نیستند. ۴۳

ابن سعد و بیهقی از امّ کلثوم دختر ابی بکر نقل کرده اند که مردان از زدن همسران نهی شده بودند، پس از آنان به پیامبر (ص) شکایت بردند، پیامبر زدن ایشان را اجازه داد، ولی افزود که «نیکان شما هرگز نخواهند زد.» ۴۴

و در روایت ابن ماجه آمده است، پیامبر (ص) روزی صبح کرد و فرمود:

«هفتاد زن گرد خاندان پیامبر جمع شده اند که همگی شکایت از شوهر خود دارند، پس - بدانید که - ایشان را نیکان خود نمی یابید.» ۴۵

عبد الرزاق از عایشه از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود:

«آیا شرم نمی کند از شما آن که همسر خود را می زند آن گونه که برده را می زنند، در اول روز او را می زند و در پایان روز با او هم خوابه می شود.» ۴۶
عایشه گفت:

«هیچ گاه پیامبر (ص) خدمتکاری یا زنی را حتی با دست نزد.» ۴۷

از هیچ یک از امامان معصوم علیهم السلام یا صحابه اخیار یا تابعان نیک رفتار نقل نشده که با همسران خود تندی کنند، چه رسد به زدن و سیلی نواختن، بلکه روش آنان، گذشت و بخشش بود؛ چنان که امام صادق (ع) از پدرش امام باقر (ع) نقل فرموده است.

امام صادق (ع) نیز یونس بن عمار را به احسان به همسرش سفارش فرمود. او پرسید احسان چیست؟ فرمود: «خطایش را ببخش.» ۴۸

و در حدیث آمده «ضعف ایشان را با سکوت درمان کنید.» ۴۹، و در نقل دیگری: بپوشانید.

نیز می گوید پیامبر (ص) فرمود: «جبرئیل چنان درباره زن مرا توصیه کرد که گمان کردم جز به دلیل گناهی آشکار نمی توان او را طلاق داد.» ۵۰

صدوق با سند خود از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «خدای رحمت کند بنده ای را که میانه خود و همسرش را نیکو کند. زیرا خدای عزوجل ناصیه اش را در اختیار شوهر قرار داده و او را

قیم بر او دانسته است.» ۵۱ که منظور از احسان در حدیث پیشین گذشت. و ناصیه موی جلو پیشانی است که در اینجا کنایه از عنان اختیار است.

قاضی ابن برّاج قوامیت را در اینجا بر پاداشتن حقوق واجب زن بر مرد تفسیر کرده و گفته است: «الرجال قوامون علی النساء» (نساء/ ۳۴)؛ یعنی مردان پاداران حقوقی هستند که زنان بر ایشان دارند. و معنای آیه «و عاشروهنّ بالمعروف» نیز همین است که با آیه دیگر تأکید شده:

«ولهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف» بقره/ ۲۲۸

ابن برّاج می گوید:

«یعنی هریک از آن دو بر دیگری به همان اندازه حق دارد که دیگری بر او دارد. و هر دو حق بر هر

دو واجب است.» ۵۲

همچنین پیامبر(ص) کسی را که حقوق همسر خود را ضایع کند و جانب او را رعایت نکند نفرین

کرده، فرمود: «ملعون ملعون من ضیع من یعول.» ۵۳

و در حدیث دیگری فرمود: «همین گناه بس که مردی عیال خود را تباه سازد.» ۵۴

و نیز فرمود: «بهترین شما کسی است که برای خانواده اش بهترین باشد و من بهترین هستم از

میان شما برای خانواده ام.» ۵۵

همچنین روایت زیر را ترمذی آورده و صحیحه دانسته و نسائی و ابن ماجه از عمروبن احوص نقل

کرده اند که در حجةالوداع همراه پیامبر بود، پس آن حضرت ایستاد و خطبه خواند و از جمله فرمود:

«درباره زنان سفارش به نیکی کنید، زیرا نزد شما عوان هستند، بیش از این را نمی توانید، مگر آن

که فاحشه ای آشکار آورند، که در آن صورت در بسترها از ایشان دوری کنید و آنان را بزیند؛ زدن غیر

آزار دهنده.» ۵۶

عوان نزد شما هستند، یعنی عمری پیش شما گذرانده و تازگی جوانی را نزد شما از دست داده اند.

و فرمود: «هر که همسری می گیرد باید او را گرامی بدارد.» ۵۷

و فرمود: «هر که ما را بسیار دور می دارد زنان را بسیار دوست بدارد.» ۵۸

و در نوادر راوندی آمده است که پیامبر فرمود:

«به ما اهل بیت هفت چیز داده شده که به هیچ کس پیش از ما داده نشده بود» ۵۹ و از آن جمله

دوست داشتن زنان را بر شمرد.

و در همان کتاب است که پیامبر فرمود: «هرچه ایمان بنده افزون شود محبت او نسبت به زنان

افزون می شود.» ۶۰

و منظور از محبت در این گونه احادیث، دلسوزی و خوش رفتاری و مهرورزی و پاسداشت کرامت

اوست در مرتبه والای انسانی که دارد. و هرگز و هیچ گاه نظر به جانب شهوت نیست.

در حدیث است که «حولاء» نزد پیامبر(ص) آمد و از حق مرد بر زن و حق زن بر مرد پرسید، تا

آنجا که گفت چه حقی زنان بر مردان دارند؟ پیامبر(ص) فرمود:

«برادرم جبرئیل مرا خبر داد، و پیوسته سفارش می کرد درباره زنان، تا آنجا که گمان پیدا کردم

مرد حق ندارد به همسرش افّ بگوید. و گفت: ای محمد، بپرهیزید خدای عزوجل را درباره زنان، ایشان

اسیر دست شما هستند، آنها را بر اساس پیمان و امانت خدا گرفته اید. تا آنجا که گفت: پس بر آنان

دلسوزی کنید و دل ایشان را آرام بدارید تا با شما باشند، و اکراه و اجبارشان نکنید و بر سرخشمشان میاورید.» ۶۱

شیخ صدوق در دو کتاب خود «علل الشرایع» و «امالی» از امیر مؤمنان (ع) نقل کرده که فرمود:
«در هر حال با ایشان مدارا کنید و با آنان نیکو سخن بگویید، باشد که ایشان نیکو عمل کنند.» ۶۲
امام صادق (ع) از پدرش نقل کرد:
«هر که زنی می گیرد باید گرمی اش بدارد، پس همانا همسر هر کدام از شما لعبتی است، هر که گرفت نباید او را ضایع گرداند.» ۶۳
اینک بر ایند این همه روایات فراوان چنین می شود:

زن ارزش انسانی والایی دارد که مرد باید آن را پاس بدارد و خوار و رسوایش نسازد و نیکو با او رفتار کند و خود را با او دو شریک همورد در اداره امور زندگی بداند، مسؤولیتها را عادلانه تقسیم کند، او را بر هیچ کاری اکراه نکند، از او خاطر خواهی و جانبداری کند و با نرمی و مدارا با او همزیستی کند، چرا که او گل است و نه قهرمان. اگر از او لغزشی دید بر آن چشم ببوشد و اگر ناسازگاری و ستیز از او احساس کرد با او نیکو مدارا کند تا خاطر نازک و زودرنج او را به دست آورد.
درستی و تندی با او نکنید که ایشان برای شما خاضع اند. پس بر ایشان دلسوز باشید و دلهاشان را - از هر چیزی - پاک بخواهید، تا با شما و در کنار شما باشند، و اکراه شان نکنید و بر سرخشمشان میاورید - که در روایت پیامبر گذشت -

در هر حال با ایشان مدارا کنید و با ایشان نیکو سخن بگویید تا نیکو عمل کنند - چنان که در سخن امام امیر المؤمنین (ع) گذشت -
هر که همسری بر می گزیند باید گرمی اش بدارد، که او لعبتی است، هر که بر گرفتش مباد که تبااهش سازد - چنان که امام صادق (ع) فرمود -

اما زدن به طور کلی منع شده مگر آن که موجب درد و عیب نباشد و بهتر آن است که اگر قصد تأدیب است با سخت گیری در نفقه باشد نه زدن با دست و یا عصا. سزاوارتر از این نیز البته ترک زدن است، به پیروی از پیامبر اکرم و امامان معصوم - درود بر ایشان - که خداوند می فرماید:
«لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا» احزاب

۲۱ /

برای شما پیامبر الگویی نیکو بود، برای آن کس که امید به خدا و روز واپسین دارد و خدا را بسیار یاد می کند.

و هر که این الگو را واگذارد، پیرو پیامبر اسلام نخواهد بود.

«قل إن کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله» آل عمران / ۳۱

و بهترین شما، بهترین هستند برای همسرانشان، پیامبر بهترین مردم بود برای همسران خود.
بدانید هر که همسر خود را بزند یا سیلی بر او بنوازد، خود شایسته تر است برای زدن و سیلی و از نیکان امت نیست، بلکه چه بسا از بدان ایشان - پناه بر خدا - خواهد بود.

دلیل این مطلب آن است که اگر زن کاری انجام دهد شاید احساس بر او غلبه کرده باشد، که او زود به هیجان می آید، اما مرد چرا عنان خود را با احساساتی زود گذر رها کند و تسلیم خرد رشد

یافته نباشد، پس او سزاوارتر است برای تنبیه و تأدیب. به هر حال چنین کسی دیگر از اخیار امت که با روش والای اسلامی تربیت یافته اند نخواهد بود.

در نتیجه ظاهر بی قید و شرط آیه نسخ شده است به گونه زمینه چینی. و آنچه آن را نسخ کرده سفارشهای اکید درباره زن و جانبداری و پاسداری از کرامت اوست و نیز ممنوعیت زدن او با همه شیوه ها جز شیوه ای که در واقع زدن نیست، بلکه به توجه و علاقمندی شبیه تر است تا زدن دردآور. و پیامبر و بزرگان امت که همواره به پیروی از ایشان دستور داده شده ایم چنین کرده اند.

بنابر این دستاویز کردن ظاهر آیه، گرفتن ظاهری منسوخ است و مخالفی صریح با نهی پیامبر و سفارشهای رسا و گویای آن حضرت و امامان پس از او.

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.
۲. سوره احزاب، آیه ۷۲.
۳. سوره سجده، آیه ۹.
۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.
۵. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۶. سید قطب، فی ظلال القرآن، ۵ / ۵۸-۵۹.
۷. میانگین حجم مغز در مردان ۱۴۸۰ سانتیمتر مکعب و در زنان ۱۳۰۰ سانتیمتر مکعب، و وزن مغز مرد ۱۳۶۰ گرم و مغز زن ۱۲۱۰ گرم است، که این میانگین، معدّل همه بشر در جهان است. (کتاب الحيوان للدراسة الجامعية، صفحه ۳۸۸)
۸. سید قطب، فی ظلال القرآن، ۲ / ۳۵۶-۳۶۰ و نیز: الانسان بين المادية و الاسلام، محمد قطب.
۹. رشید رضا، تفسیر المنار، ۲ / ۳۸۰ و ۵ / ۶۷.
۱۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲ / ۲۴۳ و ۲۷۳-۲۹۱.
۱۱. که مواردی از این دست را یادآور خواهیم شد.
۱۲. فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر مفاتیح الغیب، ۳۱ / ۲۹-۳۱.
۱۳. طبری، ابن جریر، تفسیر طبری، ۴ / ۱۸۵.
۱۴. بنگرید به: بقره / ۱۳۲، شوری / ۱۳، انعام / ۱۵۱-۱۵۲، نساء / ۱۳۱، احقاف / ۱۵.
۱۵. ابن منظور، لسان العرب.
۱۶. رشید رضا، تفسیر المنار، ۳ / ۱۲۵.
۱۷. همان، ۳ / ۱۲۴.
۱۸. سید قطب، فی ظلال القرآن، مجلد اول، ۴۹۳؛ با اندک تصرف.
۱۹. مراجعه کنید به: طبرسی، مجمع البیان، ۱ / ۳۹۸؛ قاسمی، محاسن التأویل، ۱ / ۱۳۵.
۲۰. مراجعه کنید به: رشید رضا، تفسیر المنار، ۳ / ۱۲۳.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۲ / ۳۹۸.
۲۲. سوره طه، آیه ۵۲. این آیه را ظاهراً شیخ محمد عبده به عنوان مؤید طبرسی آورده است.

۲۳. زمخشری، محمد بن عمر، تفسیر الکاشف، ۱ / ۳۲۶.
۲۴. فضل بن حسن، مجمع البیان، ۴ / ۴۱۶.
۲۵. همان، ۱۳ / ۷.
۲۶. شهید اول می نویسد: قضاوت، ولایتی است شرعی از سوی امام نسبت به داوری در مصالح عمومی مردم. (الدروس الشرعیه، ۱۶۸)
۲۷. زیرا حکمرانی خود را به زنی با نام پوراندخت که دختر خسرو پرویز بود سپرده بودند.
۲۸. بخاری، صحیح البخاری، ۳ / ۹۰؛ نسائی، سنن، سنن، ۸ / ۲۲۷.
۲۹. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴ / ۲۶۳.
۳۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۱۰۰ / ۲۵۴؛ حدیث ۱.
۳۱. سید رضی، نهج البلاغه، نامه شماره ۳۱.
۳۲. طبری، ابن جریر، جامع البیان فی تأویل آی القرآن، ۵ / ۴۴؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ۲ / ۵۲۲.
۳۳. و این بدان معنی است که چنین تفسیری (ضرب غیرمبّرّح) مورد اجماع فقها می باشد.
۳۴. طوسی، محمد بن حسن، تفسیر التبیان، ۳ / ۱۹۱.
۳۵. ابن براج، المهذب، ۲ / ۲۶۴.
۳۶. همان، ۲ / ۲۳۱.
۳۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۱۰۱ / ۵۸، حدیث ۷.
۳۸. همان، ۱۰۰ / ۲۴۹، حدیث ۳۸ به نقل از جامع الأخبار، چاپ نجف، ۱۵۷-۱۵۸.
۳۹. سیدرضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱، صفحه ۴۰۵ (چاپ صبحی صالح).
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۵ / ۵۱۰، حدیث ۳.
۴۱. همان، حدیث ۱.
۴۲. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۴۳. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ۲ / ۵۲۳.
۴۴. همان.
۴۵. سنن ابن ماجه، ۱ / ۶۱۲، حدیث ۲۰۱۰.
۴۶. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ۲ / ۵۲۳.
۴۷. ابن ماجه، سنن، ۱ / ۶۱۲، حدیث ۲۰۰۹.
۴۸. حدیث ۴.
۴۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۱۰۰ / ۲۵۱، حدیث ۴۸. به نقل از امالی شیخ، ۲ / ۱۹۷.
۵۰. حدیث ۶.
۵۱. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳ / ۲۸۱، حدیث ۱۳۳۸.
۵۲. ابن براج، المهذب، ۲ / ۲۲۵.
۵۳. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳ / ۱۰۳، حدیث ۴۱۷.
۵۴. قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ۲ / ۱۹۳، حدیث ۶۹۹.

٥٥. صدوق، محمدبن على ابن بابويه، من لا يحضره الفقيه، ٣/٣٦٢ و ٢٨١؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ١٦٨/٢٠ - ١٧١.
٥٦. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ٢/٥٢٣.
٥٧. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ١٤/٢٥٠، حدیث ٢.
٥٨. همان، ١٤/٢٢٧، حدیث ٢٠.
٥٩. راوندی، قطب الدین، نوادر، ١٥.
٦٠. همان، ١٢.
٦١. قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ٢/٢١٦، حدیث ٧٩٩؛ نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ١٤/٢٥٢.
٦٢. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ١٠٠/٢٢٣، حدیث ١.
٦٣. همان، ١٠٠/٢٢٤، حدیث ٥.

